



● درامد

رویه معمول دکتر محمود کاشانی، تحلیل تاریخی حوادث تاریخی، به ویژه حوادث نهضت ملی نفت و زندگی آیت الله کاشانی و بررسی علل شکست این نهضت است. شاید این تنها گفت و گویی باشد که وی تا حدی از شیوه مرسوم فاصله گرفته و به بیان خاطرات خویش از پدری پرداخته است که در اواییسین سالهای عمر خویش و به هنگام نوجوانی فرزند، چنان تأثیر عمیقی بر اندیشه و عواطف او نهاد که هنوز از پس سالیانی به دراثنای نیم قرن، می توان آثار آنها را در تفکر و عملکرد وی مشاهده کرد.

ما در این مجال تلاش کرده ایم گوشه هایی از تعاملات سیاسی و اجتماعی آیت الله کاشانی را در کنار نشانه هایی از سلوک فردی و اخلاقی وی، از نگاه تیزبین فرزند به نظاره بنشینیم و تصورمان این است که تا حدودی توفیق یافته ایم.

« آیت الله کاشانی از عراق تا ایران »
در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر سید محمود کاشانی

او برای مبارزه ، از مرجعیت صرف نظر کرد...

بله ، درس اصول ، چون آخوند ملاکاظم خراسانی درس اصول می دادند و صاحب کفایه الاصول هستند و در نتیجه، ارتباط زیادی بین آیت الله کاشانی و آخوند خراسانی ایجاد شده بود و همین امر موجب گردید که ایشان سه دوره درس آخوند ملاکاظم خراسانی را بگذرانند ، در حالی که بسیاری از مراجع تقلید بعدی ، این افتخار را برای خودشان قائل بودند که یک دوره درس آخوند خراسانی را گذرانده اند . ایشان از ویژگیهای شخصیتی آخوند خراسانی خیلی تعریف می کردند و می گفتند که او را در لباس پوشیدن منظم بودند و بهترین لباسها را می پوشیدند و وقتی یک نفر یک انگشتر برای ایشان آورد که بسیار زیبا بود ، آن را در دستشان کردند . مجالس درسشان را در رواق حضرت علی (ع) برگزار می کردند . از دیگر ویژگیهای ایشان صراحت لهجه و دوری مطلق از هر نوع نطاهر و ریابود . اعتقادات خودشان را بسیار صریح بیان می کردند و در گفت و گوها و ارتباطاتشان هم ، صراحت بسیار زیادی داشتند که این ویژگی هم در آیت الله کاشانی ، به طور جدی اثر کرده بود ، البته از نظر به شکل فطری و ذاتی هم این ویژگی در ایشان وجود داشت . در همین زمینه ایشان می گفتند من از سالهای نوجوانی از ربا و دورویی بیزار بودم و در نازهای جاعتی که در صحن نجف اشرف برگزار می شد به امام جماعتی اقتدا می کردم که اهل صداقت و راستی باشد . ولی این الگویی هم که از مرحوم آیت الله خراسانی گرفتند ، در زندگی شان تأثیر گذار بود .

از وقایع تاریخی این دوره از زندگی آیت الله کاشانی چه تحلیلی دارید ؟

می بینیم که در این دوره چه در عراق و چه در ایران ، رویدادهای مهمی در جریان بودند . در ایران انقلاب مشروطه در حل شکل گیری بود . دو تن از شخصتهای بزرگی که در واقع مشروطیت را تأیید کردند و در این زمینه ، پایه گذار فکر مشروطیت شدند ،

حسین خلیلی شهرت پیدا کردند و خاندان خلیلی در حقیقت، دارای شخصتهای برجسته فروان هستند . مرحوم آیت الله کاشانی از فقاہت حاج میرزا حسین خلیلی ، اظهارات جالبی می کردند و از جمله می گفتند که فقه مزمره دهانشان بود ، یعنی تا این اندازه در مسائل فقهی ، مسلط بودند و بدون تردید یکی از دلایل پیشرفت فقهی آیت الله کاشانی در سنین جوانی، برخورداری از یک چنین استادی بوده است و همین طور در درس اصول در دروس آخوند ملاکاظم خراسانی حضور پیدا می کردند و یک رابطه بسیار قوی هم با این مرجع پیدا کردند . آیا از ایشان خاطراتی را نقل می کردند ؟

در اینجا باید به این نکته اشاره کنم که آیت الله کاشانی ، سه دوره درس آخوند ملاکاظم خراسانی را دیده بودند . سه دوره اصول ؟

ارتباط زیادی بین آیت الله کاشانی و آخوند خراسانی ایجاد شده بود و همین امر موجب گردید که ایشان سه دوره درس آخوند ملاکاظم خراسانی را بگذرانند ، در حالی که بسیاری از مراجع تقلید بعدی ، این افتخار را برای خودشان قائل بودند که یک دوره درس آخوند خراسانی را گذرانده اند .

مرحوم آیت الله کاشانی در دوران تحصیل در نجف، از زعمای روحانی مشروطه تا چه حد تأثیر پذیری داشتند و چه خاطراتی را از اساتیدشان ، از جمله مرحوم آخوند خراسانی نقل کردند ؟

زندگی سیاسی آیت الله کاشانی یک زندگی کاملاً استثنایی و رویدادهای زندگی ایشان بسیار گسترده است و شاید به همین جهت ، هنوز به صورت یک کتاب مستقل و جامع در نیامده ، چون هر بخشی از زندگی آیت الله کاشانی به یک کشور مربوط می شود و رویدادهای هر دوره ، در جای خود باید نوشته شود و نکته مهم هم این است که ایشان در بسیاری از این رویدادها ، نقش اصلی و اول ربه عهده داشته اند و ابتکار عمل در بسیاری از اتفاقات تاریخی ، در دست ایشان بوده است . در مورد زندگی تحصیلی ایشان باید به این نکته اشاره کنم که پدر آیت الله کاشانی ، آیت الله حاج سید مصطفی کاشانی ، در ایران از مراجع بودند و آن موقع منزل ایشان در خیابان پامنار ، محل رفت و آمد مردم بود . ایشان تصمیم گرفتند به سفر حج بروند و ضمناً قصدشان این بود که در عتبات عالیات اقامت کنند تا فرزندشان ، سید ابوالقاسم ، که آن موقع در سن پانزده سالگی بودند ، به تحصیل علوم دینی بپردازند ، زیرا نگران بودند که اگر ایشان در تهران بمانند ، رفت و آمدهای خانوادگی و ارتباطات اجتماعی ، مانع از تحصیل آیت الله کاشانی بشود ، بنابراین در شانزده سالگی ایشان ، به سفر حج می روند و در بازگشت ، در عراق اقامت می کنند و آیت الله کاشانی در آنجا ، مقدمات عربی و آموزشهای فقه و اصول را شروع می کنند . ایشان چون استعداد بسیار خوب و ذوق علمی داشتند ، توانستند به سرعت آموزشهای علمی را فرا بگیرند و در آن حدی که من از ایشان شنیدم ، آموزشهای فقهی را نزد آیت الله میرزا حسین خلیلی ، مشهور به میرزا حسین حاج میرزا خلیل ، آموختند . پدر ایشان ، مرحوم میرزا خلیل ، از پزشکان معروف در عراق بودند و ایشان به نام حاج میرزا



آیت‌الله آخوند ملا کاظم خراسانی و آیت‌الله میرزا حسن خلیلی بودند و شما چه بسا عکسی را دیده باشید که آیت‌الله خلیلی در وسط، یک طرف ایشان آیت‌الله آخوند خراسانی و در طرف دیگر، آیت‌الله مازندرانی نشسته اند. اگر به این نکته توجه داشته باشیم که آیت‌الله کاشانی در محضر درس این دو عالم بزرگوار، سالهای طولانی حضور پیدامی کردند، می‌توانیم چنین برداشت کنیم که چه بسا در فکر مشروطیت هم تاثیر داشته اند، زیرا به هر حال اگر این دو شخصیت، مشروطیت را تأیید نمی‌کردند، چنین نهضتی در ایران، پانمی‌گرفت. لازم به ذکر است که مشروطیت نه تنها در میان درباریان و برخی از افراد جامعه، بلکه در میان علما هم مخالفتی داشت و بسیاری از آنان با اندیشه مشروطیت، موافق نبودند و این نکته به هر حال از نظر تاریخی، حائز اهمیت است.

آیت‌الله کاشانی از بارتاب وقایع مشروطیت در نجف، چه خاطراتی را نقل می‌کردند؟

من متأسفانه در سالهایی این خاطرات را از آیت‌الله کاشانی می‌شنیدم که سالهای پایانی عمر ایشان بود، یا مجال نداشتند و یا به بحثهای آن دوره، زیاد نمی‌پرداختند، ولی به هر حال، گاهی اوقات این قضیه را نقل می‌کردند که مرحوم آیت‌الله نائینی یکی از پایه‌گزاران اندیشه مشروطیت بودند، ولی موقعی که رویدادهایی در ایران رخ دادند که تا حدی روحیه سرخوردگی را در میان علما ایجاد کردند، آیت‌الله نائینی کتاب «تنبیه‌الامه» را که قبلاً نوشته بودند، جمع آوری کردند. این موضوع را من مکرر از مرحوم آیت‌الله کاشانی شنیده بودم.

ظاهر ایشان نامه‌های شیخ فضل‌الله نوری را هم می‌دیدند و اخبار ایشان هم به نجف می‌رسیده است.

این هم نکته جالبی است. مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، نامه‌هایی را به علمای نجف می‌نوشتند که تا حدودی با اندیشه و فکر مشروطیت ناسازگار بودند، این جمله را از شخص آیت‌الله کاشانی شنیدم که از قول مرحوم آخوند خراسانی نقل می‌کردند که موقعی که بذرمشروطیت در جامعه‌ای پاشیده شود، دیگر امکان ندارد که بشود این بذر را جمع آوری کرد. نکته دیگری که اشاره می‌کردند این بود که شیخ فضل‌الله نوری، چهارده نامه به علمای عراق نوشتند برای اینکه موافقت آنها را با انقلاب مشروطیت و تأسیس مجلس جلب کنند...

دراوایل البته.

بله، در اوایل، ولی موقعی که با مشروطیت مخالفت می‌کردند،

این سؤال برای علمای نجف پیش آمد که چطور این مشروطیتی که شما با آن موافق بودید و آن نامه‌ها را درباره اش می‌نوشتید، حالا این قدر مشکل پیدا کرده که عکس آن را در خواست می‌کنید؟ به هر حال این نکته ای است که من از گفته‌های آیت‌الله کاشانی به یاد دارم و اگر به مدارک، مراجعه شود، شاید تفصیل این قضیه بهتر مشخص شود.

از ادامه تحصیل آیت‌الله کاشانی در نجف می‌گفتید.
بعد از درگذشت آیت‌الله آخوند ملا کاظم خراسانی و آیت‌الله میرزا حسین خلیلی، آیت‌الله کاشانی همراه پدرشان به کاظمین رفتند. علت هم این بود که آیت‌الله حاج سید مصطفی کاشانی، در عراق صاحب جایگاه برجسته‌ای بودند و غیر از آن که دارای منصب مرجعیت بودند، در مسائل سیاسی و اجتماعی هم بسیار تاثیرگذار بودند. کاظمین و بغداد در عراق، مرکزیت دارند، در حالی که کرپلا و نجف، بیشتر شهرهای زیارتی هستند و به این دلیل بود که حاج سید مصطفی کاشانی به کاظمین رفتند و در آنجا مستقر شدند و ارتباطات متعددی را با سران دولت عثمانی برقرار کردند که در آن موقع، در واقع اداره عراق به عهده داشتند، چون عراق جزو قلمرو دولت عثمانی بود و به این دلیل ارتباطات زیادی بین دولت عثمانی و آیت‌الله سید مصطفی کاشانی وجود داشت.

از نفوذ معنوی آیت‌الله سید مصطفی کاشانی در عراق خاطراتی را نقل کنید.

از جمله خاطراتی که می‌توانم نقل کنم این است که نمی‌دانم جوانی به چه جرمی محاکمه شده و قرار بود او را روی پل کاظمین که از روی دجله عبور می‌کند، به دار بیاویزند و تمام شرایط فراهم شده بود. مادر این جوان به آیت‌الله حاج سید مصطفی کاشانی متوسل می‌شود و ایشان بلافاصله با نماینده دولت عثمانی که حاکم کل عراق بوده، تماس می‌گیرند و از او می‌خواهند که اعدام را انجام ندهند حکم اعدام این جوان لغو می‌شود، یعنی ارتباطشان در مسائل سیاسی با حاکم عراق در این حد گسترده و تاثیر گذار بوده است.

گرایشات سیاسی در خاندان شما ریشه در چه امری دارد؟ با توجه به این که علمای آن زمان چندان به مسائل سیاسی کاری نداشتند.

خانواده آیت‌الله کاشانی و اجداد ما، از ابتدا، پیوسته در مسائل اجتماعی، تاثیرگذار بودند، چون جد آیت‌الله کاشانی هم از علمای بزرگ بودند. آیت‌الله حاج سید حسین کاشانی که مقیم

خوشبختانه فتوایهایی که علمای عراق صادر کردند، توسط وزارت امور خارجه، به عنوان «جهادیه» منتشر شده که کار بسیار جالب و مثبتی بوده است. وقتی شما این مجموعه را مطالعه می‌کنید، می‌بینید که بیشتر این اعلامیه‌های اعلام جهاد مربوط به آیت‌الله سید مصطفی کاشانی است که در آن دوران، آیت‌الله کاشانی، خودشان هم در مراحل بالایی اجتهاد قرار داشتند و در واقع، رهبری عملیات نظامی به عهده ایشان بود و پدرشان هم رهبری معنوی و مذهبی ایستادگی در برابر انگلیسیها را به عهده داشتند.

کاشان و تهران بودند و در محاکمات هم نقش مهمی داشتند و اساساً حل و فصل اختلافات را به عهده داشتند و در بین علما کسانی که مرجعیت و در عین حال ارتباطات قوی دارند، این سمت‌ها را به عهده می‌گیرند. برای مثال پدر آیت‌الله غروی، ملا محمد حسین نظیری، پدر ایشان هم از علمای بزرگی بود که از طرف ناصر الدین شاه به عنوان حاکم شرع کاشان انتخاب شده بود و پدر بزرگ آیت‌الله کاشانی، یعنی جد بزرگ ایشان هم به نام میر محمد علی درکاشان یکی از شخصیت‌های بزرگ و برجسته بودند که در حل و فصل مسائل مختلف، خاطراتی از ایشان نقل می‌شود. اما این روحیه در پدر آیت‌الله کاشانی به شدت قوی بوده است. مرحوم آیت‌الله سید مصطفی کاشانی شخصیتی است که در جریان هجوم انگلیس به عراق، فتوای جهاد داد و مردم و علما را به ایستادگی دعوت کرد. خوشبختانه در این زمینه، فتوایهایی که علمای عراق صادر کردند، توسط وزارت امور خارجه، به عنوان «جهادیه» منتشر شده که کار بسیار جالب و مثبتی بوده است. وقتی شما این مجموعه را مطالعه می‌کنید، می‌بینید که بیشترین اعلامیه‌های اعلام جهاد مربوط به آیت‌الله سید مصطفی کاشانی است. البته در آن دوران، آیت‌الله کاشانی، خودشان هم در مراحل بالایی اجتهاد قرار داشتند، ولی در واقع، رهبری عملیات نظامی به عهده ایشان بود و پدرشان هم رهبری معنوی و مذهبی ایستادگی در برابر انگلیسیها را به عهده داشتند. در این زمینه عکس بسیار جالبی هم وجود دارد هنگامی که علمای خواهند از کاظمین به طرف جبهه نبرد که در کوت و عماره بوده، حرکت کنند، این عکس برداشته شده و سپس علما با عده زیادی از مجاهدین حرکت می‌کنند و در این ایستادگی بزرگی که صورت می‌گیرد، مانع از پیشروی ارتش انگلیس از جنوب عراق به سوی شمال می‌شوند، یعنی ارتش انگلیس در شمال بصره، زمینگیر می‌شود و دیگر قدرت پیشروی ندارد و این، پدیده جالب و بزرگی است. در آن دوران البته عده زیادی از علمای عراق، اعلام جهاد کردند و در حقیقت، علمای شیعه بودند که در برابر انگلیسیها ایستادگی کردند و در این شرایط، پیروزی بزرگی به دست آمد، انگلیسیها که از جنوب نتوانستند عراق را اشغال کنند، از طرف سوریه حمله کردند و در آنجا، نیروهای عثمانی باید مانع از ورود آنها می‌شدند، ولی چون دولت عثمانی، ضعیف شده بود، در آن زمان این توانایی را نداشت که به وظیفه خود عمل کند و سرانجام، انگلیسیها توانستند عراق را اشغال کنند.

به نکته جالبی اشاره کردید و آن هم این که رهبری نظامی این عملیات به عهده آیت‌الله کاشانی بود. در اینجا نحوه آشنایی ایشان با استراتژیها و شیوه‌های نظامی مطرح می‌شود. قطعاً در این زمینه خاطرات جالبی وجود دارند. به برخی از آنها اشاره

آیت‌الله آخوند خراسانی، آیت‌الله حاج میرزا حسین خلیلی و آیت‌الله شیخ عبدالله مازندرانی.





مقاومت در برابر انگلیسیها، کار مهمی را انجام ندادند. این مرحله، مقطع مهمی از زندگی آیت الله کاشانی و شایسته تحقیق و بررسی مبسوط تری است. من در این زمینه، خاطره‌های را از ایشان به یاد دارم که می‌گفتند یک بار هنگامی که از جبهه نبرد بر می‌گشتند، چون لباسهایشان بسیار خاک آلود و سر و وضعشان بسیار زولیده بود، موقعی که در منزل را می‌زدند، کسانی که در راه می‌کنند، ایشان را نمی‌شناسند و باور نمی‌کنند که ایشان، همان آیت الله کاشانی هستند و همین نکته، حضور جدی و دائمی ایشان را در عرصه‌های نبرد، نشان می‌دهد.

خاطراتی را که از آن دوران در محیط خانواده می‌شنیدید، برای ما نقل کنید.

البته این خاطرات را من در جاهایی یادداشت کرده‌ام و امیدوارم در جلد اول اسناد زندگی آیت الله کاشانی به تفصیل بیان کنم، اما نکته مهمی که در این مرحله وجود دارد این است که آیت الله کاشانی در این دوران از نظر علمی و فقهی در اوج قرار دارند و در همین زمان است که آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی احتیاطات خود را به ایشان ارجاع می‌دهند و من این خاطره را مکرر از ایشان شنیده‌ام که می‌گفتند من در شرایطی بودم که از بسیاری از شهرهای ایران مثل قم، کاشان، اصفهان و دیگر شهرها به من مراجعه و درخواست می‌کردند که رساله بدهم، ولی چون من احساس می‌کردم که با انگلیسیها نبردی را در پیش دارم و اگر من در عرصه مرجعیت وارد شوم، از آن عرصه، دور خواهم شد، بنابراین از مرجعیت چشمپوشی کردم، این هم از نکات قابل توجهی است که من مکرر از ایشان می‌شنیدم.

آیا ایشان در حوزه نجف تدریس هم داشتند؟

من یادم نمی‌آید، ولی چون پدر ایشان درگیر با مسائل سیاسی و اجتماعی بودند، آیت الله کاشانی هم در آن زمان، این گونه ارتباطات را داشتند، یعنی ارتباطات فراوان سیاسی، هم با حاکم عثمانی در عراق و هم با عشایر عراق و اساساً بسج عشایر عراق در جریان انقلاب ۱۹۴۰ عراق که به توره العشرین مشهور شده است، کار شخصی آیت الله کاشانی بود، چون پدر ایشان در سال ۱۳۳۷ قمری به دلیل صدمات و سختیهای که در جریان مبارزه بر برابر انگلیسیها متحمل شدند، فوت کردند و آیت الله کاشانی در این شرایط، به تنهایی رهبری سیاسی و نظامی انقلاب را به

کنید.

اگر از این دوران بشود عکسهایی رایید کرد، مسلماً گویاتر از کلام هستند.

شما فقط همان یک عکس دارید؟

ما فعلاً فقط یک عکس بیشتر در اختیار نداریم، اما خاطرات متعددی را، هم خود آیت الله کاشانی در مورد رهبری عملیات نظامی در آنجا تعریف می‌کردند و هم دیگران، خوشبختانه این خاطرات در کتابهای تاریخ هم به ثبت رسیده‌اند و به همین دلیل، عراقیها در کتابهای متعددی که نوشته‌اند، استقلال عراق را مدیون آیت الله کاشانی و پدرایشان می‌دانند. از میان علمای ایرانی، به ویژه نام این دو شخصیت علمی و دینی، در کتابهای تاریخ جدید عراق نوشته شده است. یکی از اینها کتابی است به نام «ملحات اجتماعی» تاریخ العراق الحیث» از نویسنده ای به نام «دکتر علی الوردی» که در ایران هم گفت و گویی را با آیت الله کاشانی انجام داده و عیناً در کتابش چاپ کرده است. کتاب دیگری در این زمینه نوشته شده به نام «الحقایق الناصعه فی الثورة العراقية سنه ۱۹۲۰» در اغلب این کتابها آمده که ایستادگی در برابر انگلیسیها به همت علمای ایرانی و از کربلا و نجف و کاطمین آغاز شد. در آن زمان، اهل سنت عراق، در زمینه

داستان از فرد معتمدی شنیدم که نقل می‌کرد مرحوم امام راحل (ره) گفته بودند که اگر آیت الله کاشانی، مسیر مرجعیت را دنبال می‌کردند، نوبت مرجعیت به مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی و دیگران نمی‌رسید. اگر نامه‌هایی را که علما درباره رتبه علمی و فضائل آیت الله کاشانی نوشته‌اند، ملاحظه کنید، مشاهده خواهید کرد که شاید درباره معدودی از علما، چنین نامه‌های جالب و پرمعنایی نوشته شده باشند.

عهده گرفتند که البته کمک علمای بزرگی چون آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی، آیت الله شیخ مهدی خالصی، اینها همه در واقع در ایجاد یک قیام مسلحانه علیه انگلیسیها، بسیار مؤثر بودند. حتماً این را هم می‌دانید که انگلیسیها تصمیم داشتند قیمومت خود را بر عراق و فلسطین، تحمیل کنند، یعنی در واقع عراق و فلسطین را به صورت دو کشور تحت حمایت در آورند. اعلام قیمومت را در فلسطین و عراق منتشر کردند و آن موقع، حاکم انگلیس به نام ویلسون، در حقیقت به عنوان سرپرست عراق، تعیین شد. در این مقطع، آیت الله کاشانی تصمیم گرفتند با قیمومت انگلیسیها بر عراق مخالفت کنند که داستان آن بسیار جالب و طولانی است و در کتابهای تاریخ عراق به ثبت رسیده است. آیت الله کاشانی در این مرحله، از علمای بزرگ عراق، به ویژه آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی، فتاوی می‌گیرند که بر اساس آنها هیچ عراقی نباید زیر بار قیمومت انگلیس برود و عراق باید توسط مردم آنجا اداره شود که اینها یادآور وضعیت امروز کشور عراق هم هست. انگلیسیها اصرار داشتند و با تکیه بر نیروی نظامی، اراده کرده بودند که قیمومت خود را بر عراق تحمیل کنند و در این مرحله بود که آیت الله کاشانی با عشایر گوناگون عراق وارد گفتگو می‌شوند و آنها را تشویق می‌کنند که دست به اسلحه ببرند و در برابر امپراتوری انگلیس بایستند. این هم از رویدادهای جالب تاریخ است، چون وقتی سران عشایر با ویلسون ملاقات می‌کنند، او آنها را تهدید می‌کند و می‌گوید، «آیا شما می‌دانید دارید با چه کسی حرف می‌زنید؟ شما در برابر امپراتوری انگلیس قرار دارید. یک دولتی که تصرفات و قلمروش سراسر جهان را گرفته است.» و واقعاً هم راست است. تا آن زمان هیچ کشوری از مستعمرات انگلیس، جرئت مقابله با آن کشور را پیدا نکرده بود، یعنی حتی تصور ایستادگی را نکرده بودند، اما وقتی سران عشایر از نزد ویلسون بر می‌گردند و موضوع را با آیت الله کاشانی در میان می‌گذارند، ایشان فرمان قیام مسلحانه می‌دهند. البته همه در حضور آیت الله شیرازی هم حاضر می‌شوند و ایشان هم قیام مسلحانه را تأیید می‌کنند که خودش داستان مفصلی دارد. در همین ایام است که سران عشایر، علما و مراجع تقلید عراق، آیت الله کاشانی را به عنوان نماینده سیاسی تام الاختیار کشور عراق به مراجع جهانی معرفی می‌کنند و همگی سندی را امضاء می‌کنند و در اختیار ایشان می‌گذارند که خوشبختانه این سند موجود است و در کتابهای منبر چاپ شده است. سرانجام، هر چند این قیام به شکست انگلیسیها منجر نمی‌شود، اما دولت انگلستان مجبور می‌شود از فکر قیمومت بر عراق صرف نظر کند که این خود پیروزی بزرگی بود و من یادم هست که آیت الله کاشانی وقتی افرادی از عراق به ایران



آیت الله کاشانی به اتفاق پدر و برخی علمای حوزه نجف در راه جنگ با انگلیس.



حدی بود که هر وقت علما اجتماعی را تشکیل می دادند و من خود شاهد بودم، آیت الله کاشانی از مسائلی سیاسی که فارغ می شدند، می گفتند یک فرعی را عنوان کنید و به طور عمیق وارد بحثهای فقهی می شدند. برای بسیاری از علما شگفت آور بود که با این که ایشان وارد مرجعیت و دروس فقهی نبودند، ولی چقدر حضور ذهن دارند و این، یکی از ویژگیهای ذاتی ایشان شده بود و به همین دلیل هم با علما، چه در قم و چه در شهرهای دیگر، ارتباطات فراوانی داشتند و همین موضوع هم در کشاندن علما به عرصه های اجتماعی و سیاسی، تأثیر داشت.

ایشان هنگامی که به تهران آمدند، ظاهراً حوزه درسی را تاسیس کردند و شاگردان ایشان هنوز هستند. در این باره چه خاطرات و گفتنیهای دارید؟

در دوره رضاشاه، هنگامی که آیت الله کاشانی از سیاست دور شدند، بیشتر به تدریس روی آوردند. در آن زمان، تنها حوزه درسی مهم، همین حوزه بود، چون رضاشاه با قدرتی که پیدا کرده بود، از تشکیل حوزه های درسی بزرگ در تهران خبری نبود. در قم مرجعیت وجود داشت و حوزه درس هم بود، ولی در تهران، تنها حوزه ای که وجود داشت، همین حوزه ای بود که آیت الله کاشانی در منزل خود تشکیل داده بودند و دروسی بودند که ایشان در زمینه فقه و اصول می دادند، به همین جهت، عده ای از افراد که روحانیون بودند و یا غیر روحانیونی که در مشاغل خاصی بودند، مثل قضات و سردفتران و کسانی که بعدها به استادی دانشگاهها رسیدند، در درس ایشان حضور پیدا کردند و در خاطر ایشان، این موضوع را غالباً بیان کرده اند. این سؤال برای بسیاری مطرح است که چرا آیت الله کاشانی با آن که در عراق، به شدت درگیر مسائل سیاسی بودند، در دوره رضاشاه، تا حدی از سیاست دور شدند و این دوران تفرقت، چرا به وجود آمد؟

آیت الله کاشانی در ۳۰ بهمن ۱۲۹۹ خورشیدی، ۴۰م به تهران آمدند. احمد شاه کالسکه سلطنتی را فرستاد که ایشان را از حضرت عبدالعظیم با کالسکه به تهران بیاورند. ایشان به محض این که وارد تهران شدند، به طور جدی در مسائل سیاسی، وارد عمل شدند. ملاقاتهایی با احمد شاه داشتند و نیز علما را در تهران جمع و از آنان دعوت کردند که وارد مسائل سیاسی شوند. ظاهراً پس از این دعوت، عده ای از علما از این امر استنکاف کردند.

آیت الله کاشانی می گفتند موقعی که وارد ایران شدم، دیدم علما در اینجا بر خلاف عراق، بسیار از مسائل اجتماعی دور هستند و در اینجا اوضاع اجتماعی، پریشان است. جریانهای تجزیه طلبانه در سراسر کشور به وجود آمده اند و اوضاع زندگی مردم هم بسیار نابسامان است. این برای من قابل تحمل نبود و ناگوار بود. به این ترتیب بود که از علما یک دعوت عام کردم که به منزل من بیایند و حتی این جمله را هم از آیت الله کاشانی شنیدم که می گفتند اگر در آن روز، کسی می خواست در تهران یک فرد روحانی را پیدا کند، نمی توانست، چون همه در منزل من اجتماع کرده بودند. در این جلسه، آیت الله کاشانی به علما می گویند که علمای اسلام نباید نسبت به مسائل اجتماعی کشور بی تفاوت باشند و ما با این موقعیتهایی که داریم، بهتر است با هم متحد شویم و در کشور اثر گذار باشیم و برای این که تصور نکنید من این بحثها را برای خود مطرح می کنم، حاضرم منشی گروهی بشوم که شما تاسیس می کنید و می خواهید در مسائل کشور اثر بگذارید. ایشان می گفتند یکی از علمای تهران، احتمالاً شاید امام جمعه خوبی بوده باشد، گفت، «اختلافی بین ما علما وجود ندارد». آیت الله کاشانی می گویند «اگر من چشمهایم را هم بگذارم و اختلافات را نادیده بگیرم، باز هم صرف عدم اختلاف، کافی نیست. باید اتحاد به وجود آید و یک برنامه ای برای حرکت و اقدام داشته باشیم که به برکت این وحدت

در حقیقت، هم آموزشهای فقهی و اصولی را می گذرانند و هم با مردم ارتباطات قوی و گسترده ای دارند، به این جهت به زبان عربی را بسیار خوب سخن می گفتند. دوره تحصیل و مبارزه در عراق، یک سرمایه بزرگ برای زندگی سیاسی آیت الله کاشانی بود. علمای عراق این واقعیت را که فضل و آگاهی ایشان در سطح بالایی بود، قبول داشتند. من داستانی را از فرد معتمدی شنیدم که نقل می کرد در مرحوم امام راحل (ره) گفته بودند که اگر آیت الله کاشانی، مسیر مرجعیت را دنبال می کردند، ثبوت مرجعیت به مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی دیگران نمی رسید. اگر نامه هایی را که علما درباره رتبه علمی و فضائل آیت الله کاشانی نوشته اند، ملاحظه کنید، مشاهده خواهید کرد که شاید درباره معدودی از علما، چنین نامه های جالب و پر معنایی نوشته شده باشند. به هر حال این توشه علمی به اضافه استعداد، جسارت و شجاعت ذاتی آیت الله کاشانی، از ایشان شخصیت ویژه ای ساخت که در مسائل بعدی تاریخ ایران تأثیر گذار بود.

آیا این حضور گسترده ایشان در عالم سیاست، آن هم در مقطعی که حضور علما در سیاست و دخالت روحانیت در امور سیاسی چندان تثبیت نشده بود، به وجهه ایشان نزد کسانی که به هر حال چنین رویکردی را بر نمی تابیدند، صدمه نزد و آیا آنها به رغم تفاوت مشربیه که با آیت الله کاشانی داشتند، همچنان نسبت به ایشان ارادت داشتند؟

علما عموماً با آیت الله کاشانی، روابط حسنه داشتند و برتری علمی ایشان را قبول داشتند، چون یکی از شگفتیهای شخصیتی آیت الله کاشانی این بود که با آن که شدیداً وارد مسائل سیاسی شده بودند، ولی نیروی استعداد و فقاقت در ایشان به

می آمدند، به آنها می گفتند که این استقلال نیمبندی که در عراق دارید، مدیون مبارزات من و علمای عراق است و بنابراین، قدر علما و حوزه عراق را بدانید. داستان متواری شدن ایشان از عراق را بر اساس آنچه که از خودشان شنیده اید، نقل کنید.

آنچه که من شنیدم این است که وقتی انگلیسیها موفق می شوند این قیام را سرکوب کنند، تصمیم می گیرند عده ای را که از سران این نهضت و انقلاب بودند، بازداشت کنند که در راس آنها، آیت الله کاشانی قرار داشتند. در این هنگام روسای عشایر و سران انقلاب مسلحانه به این نتیجه می رسند که ایشان نباید دستگیر شوند، چون دستگیری ایشان، اولاً برابر با اعدام بوده و از جهتی از نظر حیثیتی هم برای آنها قابل نبود که یک رهبر مذهبی به چنگ انگلیسیها بیفتند. در نتیجه، به ایشان لباس کردی می پوشانند و ایشان به سوی مرز ایران حرکت می کنند و یکی از عربهای همزمز ایشان هم همراه می شود و از منطقه پشتکوه در کردستان وارد ایران می شوند. ایشان چندین روز، آن هم در زمستان دنشوار منطقه، پیاده روی می کنند تا بالاخره به مناطقی از ایران می رسند و به کرمانشاه می آیند و وارد یکی از روستاهایی می شوند که به پدر آقای دکتر حسن سالمی تعلق داشت. در آنجا مردم کرمانشاه از حضور آیت الله کاشانی با خبر می شوند و به استقبال ایشان می روند و ایشان رابه کرمانشاه می آورند. آیت الله کاشانی مدت کوتاهی در کرمانشاه می مانند و سپس تصمیم می گیرند به تهران بیایند. آیت الله کاشانی گاهی تفرقی به قرآن می زدند و استخاره می کردند. در مورد آمدن یا نیامدن به تهران هم استخاره می کنند و استخاره، بسیار خوب می آید و نکته جالب این هست که در آن زمان ارتش انگلیس در ایران حضور داشته و بخشهایی از مناطق قزوین و شمال ایران و نیز تا همدان، زیر کنترل آن بوده است. آنها با خبر می شوند که آیت الله کاشانی به ایران آمده اند و در کرمانشاه هستند و نیرویی را می فرستند که ایشان را در مسیر، در گردنه اسد آباد دستگیر کند، ولی چون استخاره، خوب آمده بود، ایشان فوراً از کرمانشاه حرکت می کنند و قبل از این که نیروهای انگلیسی به همدان برسند، از آنجا عبور می کنند و وارد قم می شوند. در قم عده زیادی از علما به دیدار ایشان می روند و داستانهایی جالبی از این دوره وجود دارند که اگر خواهیم وارد جزئیات آنها بشویم، به خاطرات سایر مراحل زندگی آیت الله کاشانی نمی رسیم. آیت الله کاشانی، چه از نظر علمی و چه از نظر اتخاذ شیوه های مبارزاتی، تا چه حد تحت تأثیر تجربه و دوران تحصیل و مبارزه در عراق بودند؟

آیت الله کاشانی زبان عربی را بسیار خوب صحبت می کردند، به دلیل این که از سن شانزده سالگی به عراق می روند و در آنجا

تاریخ

آیت الله کاشانی با استبداد به شدت مخالف بودند و به همین دلیل هم هیچگاه شعله ایستادگی در برابر استبداد، در ایشان خاموش نشد و در همان زمان رضاشاه که روضه ها ممنوع بود، در مسجد پامنار در کنار منزلشان، جلسه روضه تشکیل دادند که از آن ممانعت شد، سپس ایشان روضه را به خانه شان منتقل کردند که کسی متعرضشان نشد، در حالی که در جاهای دیگر، تحمل نمی کردند و همین نشان می دهد که در آن دوران هم، آیت الله کاشانی تسلیم دستگاههای دولتی نمی شدند.

واقعات ناشی از آن، اثراتی در کشور به وجود بیاید و در زندگی اجتماعی و اقتصادی و امنیت کشور، اثر گذار باشیم. ایشان می گفتند، با اینکه جلسه جالبی بود، وقتی تمام شد، عده ای از این فکر، استقبال کردند و عده ای هم آیه یاس خواندند و گفتند که ایشان تازه از عراق آمده و به فکر ریاست در میان علماست و در کل، آن جلسه و آن پیشنهادات، نتایج مطلوب را به بار نیاورد. فلسفه دوره فترت و اشتغال به تدریس چه بود؟

آیت الله کاشانی در خلال سالهای ۱۳۹۹ تا ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و پس از تغییر سلطنت، نقشهای زیادی داشتند، ولی هنگامی که رضا شاه به قدرت رسید، به هر حال یک جریان جدیدی را در کشور به وجود آورد. اولاً در آن دوران، یکی از خطرات و مشکلات بزرگ، حرکتیهای تجزیه طلبانه بود. در شمال ایران، در جریان رویداد جنگل، بلشویکها نفوذ کرده بودند، در کاشان جریان نایب حسین کاشی و خانواده او بود. در کردستان چندین جریان تجزیه طلبانه وجود داشتند. این وضعیت به شدت موجب نگرانی بود. به هر حال علماء در آن زمان از ادامه سلطنت قاجاریه ناامید بودند. با شروع سلطنت رضا شاه، به هر حال حرکتیهای در کشور آغاز شدند، چون آن کشوری که در پایان دوره قاجار، به خصوص دوره مظفر الدین شاه، در حال ضعف و زبونی و در دوره محمد علی شاه و احمد شاه، دچار هرج و مرج و درگیری مشروطه خواهان و مستبدین بود و جریان تجزیه طلبانه هم وجود داشتند، اینها سامان نسبی پیدا کردند و یک دولت مرکزی قوی در ایران به وجود آمد، بنابراین تهدید جدی متوجه کشور نبود، اما سرانجام، متأسفانه به دلیل پاره ای از گرایشها نسنجیده، مثل مسئله کشف حجاب و برخوردی که با روحانیون صورت گرفت، روابط آیت الله کاشانی با رضاشاه، تیره شد.

با توجه به اسناد موجود، از اعتراضات آیت الله کاشانی نسبت به مسئله کشف حجاب و مبارزه هایی که علیه موضعگیریهای رضا شاه برای حفظ شعائر دینی می کردند، چه خطراتی دارد؟ آیت الله کاشانی در برابر مسئله کشف حجاب، ایستادگی کردند، هر چند در آن زمان، مقابله با رضاشاه کار بسیار خطرناکی بود. این مسئله از این جهت قابل توجه است که رضاشاه شدیداً به شخصیت آیت الله کاشانی احترام می گذاشت و به همین جهت هم، بدون اطلاع قبلی، یک یا دو بار به منزل ایشان آمد و به دیدارشان شتافت و این جمله هم از رضاشاه نقل شده است که می گفت، «آیت الله کاشانی هر چه می گوید از روی اعتقاد

در جریانهای سی تیر، تهران آشفته و آیت الله کاشانی در محاصره بودند. آیت الله کاشانی در منزل آقای گرامی بودند و تانکها، محل زندگی ایشان را محاصره کرده بودند که حتماً می دانید قوام السلطنه دستور بازداشت آیت الله کاشانی را داده بود، بنابراین در آن روزها اساساً کسی دسترسی به ایشان نداشت، قیام سی تیر از رویدادهای جالب و استثنایی تاریخ ایران است.

شخصی است.» و به همین دلیل احترام خاصی برای ایشان قائل بود. در آن هنگام قانون نظام اجباری ارتش تصویب و اجرا شده بود، ولی ضابطه ای برای معافیت روحانیون وجود نداشت، چون لباس بسیاری از مردم عادی و مشاغل تفاوت چندانی با لباس روحانیون نداشت، بنابراین فکر تغییر لباس و جدا ساختن لباس مردم عادی از روحانیون مطرح شد. در این مرحله روحانیونی می توانستند در این کسوت باقی بمانند که از مراجع کسب مجوز می کردند. آیت الله کاشانی در این زمینه نامه های فراوانی به مقامات دولتی نوشتند و اشخاصی را برای داشتن لباس روحانیت معرفی کردند. به هر حال دوران سختی بود. یک استبداد جدی در کشور وجود داشت و در عین حال جریانات مثبتی هم وجود داشتند.

باتوجه به روحیه مشروطه خواهی و پارلماناریستی آیت الله کاشانی، این استبدادی که از آن نام بردید، تا چه حد مورد انکار ایشان بود؟

آیت الله کاشانی با استبداد به شدت مخالف بودند و به همین دلیل هم هیچگاه شعله ایستادگی در برابر استبداد، در ایشان خاموش نشد و در همان زمان رضاشاه که روزه ها ممنوع بود، در مسجد یامنا در کنار منزلشان، جلسه روزه تشکیل دادند که از آن ممانعت شد، سپس ایشان روزه را به خانه شان منتقل کردند که کسی متعرضشان نشد، در حالی که در جاهای دیگر،

تحمل نمی کردند و همین نشان می دهد که در آن دوران هم، آیت الله کاشانی تسلیم دستگاههای دولتی نمی شدند، ولی در هر حال شرایط، بسیار سخت بود. با توجه به این که در جریان جنگ جهانی دوم، فشارهای دول بیگانه هم بر دولت زیاد شده بود، اساساً صلاح نبود که دولت مرکزی تضعیف شود. این جریانات تا اشتغال کشور در شهریور ۱۳۲۰ ادامه پیدا کردند و در این زمان، فصل جدیدی در زندگی آیت الله کاشانی آغاز می شود.

با توجه به فترت نسبی در دوره رضا شاه، کدام رویداد سبب شد که آیت الله کاشانی، بار دیگر، مثل دورانی که در عراق بودند، به شکل همه جانبه ای وارد عرصه مبارزات سیاسی شوند؟ با اشتغال ایران، اساساً سیاست انگلیس توانست به موفقیتهایی برسد. در دوره رضاشاه تا حدودی فعالیتها انگلیسیها در ایران محدود و زیرزمینی شده بود و این وضعیت برایشان قابل قبول نبود، اما وقتی ایران را اشغال کردند، عملاً کنترل نظامی و سیاسی کشور را در دست گرفتند، به طوری که ریدر پولارد، وزیر مختار انگلیس در ایران، عملاً فرماندهی نظامی و سیاسی ایران را به عهده داشت، البته روسها هم در قسمت شمالی بودند، ولی نفوذ تاریخی انگلیسیها به ترتیبی بود که قدرت سیاسی در دست آنها بود. آیت الله کاشانی در رویارویی با انگلیسیها تجربه ای در عراق داشتند. انگلیسیها هم خیلی خوب از این قضیه آگاه بودند که اگر آیت الله کاشانی آزاد بمانند، یک حرکت عمومی دیگر را در ایران و علیه اشغالگری آنها، آغاز می کنند. آیت الله کاشانی در این دوران با گروهی از نظامیها و ارتشهای دوران رضاشاه ارتباط برقرار می کنند و گفتگوهایی برای برخورد با انگلیسیها، آغاز می شود. انگلیسیها این اخبار را به دست می آورند و در صدد دستگیری آیت الله کاشانی بر می آیند و موقعی که می خواهند ایشان را بازداشت کنند، رئیس کلانتری خیابان یامنا در این ماجرا شکست می خورد که شرح تفصیلی آن را، ما در جلد دوم اسناد زندگی آیت الله کاشانی آورده ایم که امیدواریم به زودی این بخشها منتشر شوند که مردم در جریان رویدادهای دوران اشغال ایران از سوی متفقین قرار بگیرند، اما باید به این نکته مهم توجه داشته باشیم که آیت الله کاشانی، در تهران، یک سال زندگی مخفی داشتند و در فاصله این دوره در خانه های متعددی زندگی می کردند و خطرات جالبی از این دوران وجود دارند. دوستان آیت الله کاشانی که در این جریانها، یار و مددکار ایشان بوده اند، اینها را تعریف کرده اند. در همین دوران، انتخابات دوره چهاردهم مجلس در جریان بود و آیت الله کاشانی فعالیت شدیدی را برای تشویق مردم به مشارکت در انتخابات، آغاز کردند، چون در دوره رضاشاه انتخابات معمولاً فرمایشی برگزار می شدند. دوران مشروطیت هم که بسیار کوتاه بود و مردم برای حضور در انتخابات، تجربه ای نداشتند. در این دوره است که دوستان آیت الله کاشانی در حقیقت در صدد اجرای نیات ایشان بر می آیند و فعالیت گسترده ای را در تهران آغاز می کنند تا دست کم انتخابات تهران به صورت آزاد برگزار و افراد صالحی وارد مجلس شوند. البته یکی از اهداف هم این بود که با انتخاب آیت الله کاشانی به نمایندگی مجلس، موجبات رفع تعرض از ایشان فراهم گردد و ایشان بتوانند از حالت مخفی خارج شوند و در عرصه سیاسی کشور حضور پیدا کنند. در این دوره، خطرات زیادند، ولی خاطره ای را از ما درم شنیدم که تعریف می کردند که تو بچه بودی و من تو را در بغل داشتم. آقا در خانه عموزاده خودشان، مرحوم سید محمد تقی مصطفوی کاشانی، رئیس سابق اداره باستانشناسی بودند. این خانه در خیابان خراسان بود. آقا پیغام داده بودند که مادر نزد ایشان بروند و به مادر گفتند که به بستگان سرزنشند و آنها را به شرکت در انتخابات تشویق کنند. مادر می گفتند من این پیام را برای بستگان بردم و از آنها خواستم که قطعاً این خواسته آیت الله



۱۳۲۰. تکر کاشانی در کنار پدر.



می‌داند قوام السلطنه دستور بازداشت آیت الله کاشانی را داده بود، بنابراین در آن روزها اساسا کسی دسترسی به ایشان نداشت، به ویژه این که خبرنگارها هم غالباً در آن روزها در اطراف ایشان بودند و یک مصاحبه مطبوعاتی بسیار مهمی کردند که عکسهای آن را خوشبختانه در اختیار داریم. قیام سی تیر از رویدادهای جالب و استثنایی تاریخ ایران است. آن روز، من به یاد دارم که تهران سراسر شور و حضور مردم بود و در میدانها و خیابانهای تهران، جمعیت موج می‌زد. در پاره‌ای از میدانهای تهران هم سخنرانیهای سیاسی مبنی بر ایستادگی در مقابل احمد قوام وجود داشت. یادم هست که در میدان شاه (قیام) دکتر مظفر بقائی در جای بلندی ایستاده بود و جمعیت، سراسر این میدان را گرفته بود و سخنرانی می‌کردند و در آن روز در آن میدان حضور داشتم و گر چه آن موقع، بلند گو نبود که خوب صدا را به همه جا برساند، به هر حال خاطره‌ای از اجتماعات مردم و سخنرانیهای سیاسی برایم مانده است. به هر حال عصر آن روز این قیام با پیروزی مردم خاتمه پیدا کرد.

هنگامی که به مدرسه رفتید، فرزند آیت الله کاشانی بود، چه حال و هوایی داشت؟

هنگامی که من به مدرسه می‌رفتم، آیت الله کاشانی در اوج فعالیت‌های سیاسی نبودند، بلکه در لبنان تبعید بودند. ولی سالهای بعدی که در دبستان بودم، معلمان و مدیران با من ارتباط صمیمانه داشتند و یادم هست موقعی که اعلام خرید اوراق قرضه شد، چون آیت الله کاشانی فرمان داده بودند که مردم، این اوراق را بخرند، مادرم به من پول دادند که از آنها بخرم و ارتباط من با مسئولین مدرسه، قوی بود، منتهی سالهایی که در دبیرستان بودم، معلمین و مسئولین مدرسه غالباً از طریق من با ایشان ارتباط برقرار می‌کردند و از من می‌خواستند که برایشان وقت دیدار بگیرم. یادم هست که بسیاری از دبیران با من به منزلتان می‌آمدند و آیت الله کاشانی دیدار می‌کردند. خاطره دیگری مربوط می‌شود به انتخابات دوره بیستم مجلس که در تابستان ۱۳۴۹ برگزار می‌شد، چون آیت الله کاشانی در اعلامیه‌ای، مردم را دعوت به شرکت در انتخابات کرده بودند، من تعدادی از اعلامیه‌ها را با خودم به مدرسه بردم و در آنجا توزیع کردم و همین موضوع موجب شد که روزی که در حیاط مدرسه دارالفنون ایستاده بودم، بی آنکه مناسبتی وجود داشته باشد، دبیر ورزش مدرسه، مرا بغل کرد و برد و تحویل پلیس داد و پاسپانها مرا به کلانتری بردند. مرا سوار تاکسی کردند و دو پاسپان دو طرف من نشستند، در حالی که در جیبم اعلامیه‌های زیادی هم داشتم. فکر کردم اگر مرا به کلانتری ببرند، این اعلامیه‌ها موجب دردسر خواهند شد، در حالی که دعوت مردم به شرکت در انتخابات، یک دعوت کاملاً مشروع بود. اعلامیه‌ها را به هر ترتیبی که بود از جیبم در آوردم و زیر صدلی تاکسی پنهان کردم. بعد مرا به کلانتری خیابان سوم اسفند در خیابان فردوسی بردند و سپس به زندان مخصوص کلانتری فرستادند که در آنجا جوان دیگری هم بود. من در آنجا به خودم گفتم که ما به هر حال مدتی در این زندان خواهیم ماند، ولی جمله‌ای از این ستون به آن ستون فرج است هم به ذهنم رسید. در همین لحظات بود که دیدم در زندان باز شد و فردی دست مرا گرفت و بیرونم برد و وسایلم را تحویل داد و بعد مرا آزاد کردند. همان جا به من اطلاع دادند که مدیر مدرسه دارالفنون که یکی از فرهنگیان خوشنام و با سابقه بود، به نام آقای زهادی، تهدید کرده بود که اگر محمود کاشانی آزاد نشود، من از سمت مدیریت این مدرسه، استعفا می‌دهم، وسایلم را تحویل گرفتم و به منزلتان رسیدم. آیت الله کاشانی در اتاقی در طبقه بالا نشسته بودند و عده‌ای از افراد خانواده هم حضور داشتند و من نگران بودم که ایشان با این قضیه چه برخوردی خواهند کرد و در عین

پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هنگامی که آیت الله محلاتی از زندان آزاد شدند و می‌خواستند به شیراز بروند، من و برادر هم با ایشان رفتم و در آنجا با آقای صلاح الدین محلاتی دوستی پیدا کردیم. پس از بازگشت به تهران، روزی ایشان به من پیشنهاد کرد که دیدار مرحوم طالقانی که محاکمه شان در دادگاه نظامی جریان داشت، برویم. در هنگام نفس، با ایشان دیدار کردیم و گفتند: «من هرگاه مبارزات و زندانها و سختیهای آن که آیت الله کاشانی متحمل شدند، به یاد می‌آورم، این زندان و محاکمه برایم آسان می‌شود».

جریان سیاسی درگیر شده باشند و شما به عنوان فرزند ایشان، شاهد بوده باشید، بیان کنید.
در منزل و یا در دیدارها، غالباً من شاهد بودم، منتهی موقعی که ایشان از تبعید لبنان برگشتند، استقبال با شکوه و بی‌مانندی صورت گرفت و از فرودگاه مهرآباد، همه خیابانهای تهران، به ویژه خیابان پامنار، مملو از جمعیت بود. من به یاد دارم که در نزدیکی در ورودی خانه در پامنار، همراه برادرم، آقای مهندس ابوالحسن کاشانی، ایستاده بودم. وقتی آیت الله کاشانی در خیابان پامنار آمدند، چون من بچه بودم و قدم نمی‌رسید که آیت الله کاشانی را ببینم، برادرم مرا روی دست بلند کردند و من دیدم که ایشان سوار اتومبیلی هستند و به ایزار احساسات مردم پاسخ می‌دهند. آن لحظه هیچگاه از ذهن من دور نمی‌شود. وقتی آیت الله کاشانی وارد خانه شدند، به اندرون آمدند و در یک اتاق بزرگی که در اندرون وجود داشت، همه اعضای خانواده جمع شدند و من هم آنجا روی زمین در کنار مادر و خواهرهایم نشسته بودم و خاطرهم هست که آیت الله کاشانی وسط اتاق راه می‌رفتند و قدم می‌زدند و همه خانواده دور تادور نشسته بودند و ایشان با یک یک افراد احوالپرسی می‌کردند. این روزی بود که ایشان از تبعید لبنان به ایران برگشته بودند.

آیا رویدادهای بعدی، از جمله سی تیر را به خاطر دارید؟
در جریانهای سی تیر، تهران آشفته و آیت الله کاشانی در محاصره بودند. آیت الله کاشانی در منزل آقای گرامی بودند و تانکها، محل زندگی ایشان را محاصره کرده بودند که حتماً

کاشانی را اجرا کنند. آنها هم ابراز آمادگی کردند و در انتخابات فعالیت‌هایی را انجام دادند. یکی از ویژگیهای بارز آیت الله کاشانی این بود که برای وادار کردن مردم به شرکت در مسائل سیاسی و مشارکت در مسائل اجتماعی از هر فرصت و هر امکانی استفاده می‌کردند و این، اصولاً شکل مبارزه آیت الله کاشانی بود که پیوسته پیشگام بودند، اما اعتقاد داشتند که مردم باید پرورش فکری و فرهنگی پیدا کنند و در تعیین سرنوشت خودشان دخالت داشته باشند. ایشان در حقیقت، اصلاحات واقعی را تنها در پرتو حضور مردم در صحنه و دخالت در مسائل سیاسی و استفاده از حقوقی که قوانین کشور به مردم می‌دهند، امکان پذیر می‌دانستند و از این جهت در تمام مراحل زندگی آیت الله کاشانی، از شهریور ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۴۹ که سه انتخابات در ایران انجام شدند، مشاهده می‌کنیم که ایشان پیوسته پیشگامی مبارزه را به عهده داشتند و این را هم می‌دانید و در تاریخ هم به ثبت رسیده که در هر سه مورد هم، ایشان بازداشت می‌شوند که این بازداشتها بخشی از سوی دولتهای هوادار استبداد و برای دخالت در انتخابات انجام می‌شدند و پشت صحنه هم انگلیسها بودند که یک مجلس نیرومند و متکی به ملت را تحمل نمی‌کردند و نمی‌خواستند که یک انتخابات آزاد برگزار شود و بنابراین موجبات بازداشت آیت الله کاشانی را فراهم می‌آوردند، چنانچه در همین انتخابات دوره چهاردهم مجلس در سال ۱۳۲۳ با آنکه آیت الله کاشانی از تهران به عنوان نماینده مجلس انتخاب شدند، ولی نیروهای اشغالگر به رای مردم ترتیب اثر ندادند و ایشان دستگیر و بعد به اراک تبعید کردند.

با توجه به بحران تربیتی موجود که پسرها پدران خود را قبول ندارند و با عنایت به اختلاف سنی بسیاری که شما با مرحوم آیت الله کاشانی داشتید و نیز با در نظر گرفتن الگوهای متعدد و فراوانی که در دوران نوجوانی شما در جامعه آن روز وجود داشتند، چگونه است که ایشان برای شما مقبولیت داشتند و از سیره و منش ایشان پیروی می‌کردید؟
یکی از ویژگیهای بارز آیت الله کاشانی، گفتگو با افراد بود و ایشان جدا و عمیقاً به این امر علاقه و اعتقاد داشتند و تفاوتی هم نمی‌کرد و حتی مخاطب از علما باشد یا از سیاستمداران یا مردم عادی و حتی افراد کم سن و سالی که در اطراف ایشان بودند، غالباً شاهد این گفتگوها بودند و این ارتباط عاطفی و معنوی بین ایشان و دیگران وجود داشت، چون شخصیت آیت الله کاشانی هم طوری بود که عمیقاً روی افراد تاثیر می‌گذاشتند. خصوصیات اخلاقی، بی نظری و شهامت هم به ترتیبی در ایشان وجود داشت که در چهره شان موج می‌زد آیت الله کاشانی در عین حال که در مسائل سیاسی، بسیار غیرتمند و شجاع بودند، پیوسته لبخند و تسمی در چهره داشتند و همین باعث شده بود که افراد، غالباً مجذوب ایشان می‌شدند و از آن مهم تر این که خانه آیت الله کاشانی، کانون مبارزات سیاسی بود. شاید کمتر کسی از علما و شخصیتها و افراد عادی را سراغ داشته باشید که در آن مقطع، به خانه آیت الله کاشانی رفت و آمد نکرده باشند و در نتیجه، آن خانه، یک مکتب سیاسی بود و من حتی یادم هست سن و سالم خیلی کم بود و نام بسیاری از افراد را نمی‌توانستم درست تلفظ کنم، ولی در آن مقطع در خانه بودم و چهره اشخاصی چون سید حسین امامی، شمس قنات آبادی و علما و شخصیتهای سیاسی را می‌شناختم و فرصتهایی پیش می‌آمدند که برادر بزرگ من با اینها گفتگو می‌کردند و من، چهره‌ها را در ذهن خودم داشتم. درست مثل این که عکسبرداری می‌کردم. به تدریج و به مرور زمان در جریان قضایا قرار گرفتم و به هر حال در موقعی هم که جریانها نهضت ملی ایران اوج گرفتند و به بحران رسیدند، من با این که سن و سال کمی داشتم، عملاً شاهد همه رویدادها بودم.

اولین رویدادی را که به یاد می‌آوردید که آیت الله کاشانی در یک



حال، نگران سن و سال بالای ایشان هم بودم. بعضی از افراد خانواده می خواستند مرا سرزنش کنند که آیت الله کاشانی جمله ای را گفتند که هیچ وقت فراموش نمی کنم و آن هم این بود که گفتند، « جوان تا زندان نرود، مرد نمی شود.» و این برخوردی بود که در آخرین سال زندگی سیاسی و مبارزاتی ایشان بود.

در مقطعی که ایشان به شدت ترور شخصیت می شدند، پیامدهای آن تاچه حد بر زندگی و شرایط شما تاثیر گذاشتند؟
این دوران، برای دوستان و خانواده آیت الله کاشانی، مقطع بسیار تلخ و ناگواری بود. به هر حال کسانی که از نزدیک با ایشان ارتباط داشتند، می دانستند که این، موج مسمومی است که از سوی انگلیسیها کارگردانی می شود و حکومت وقت هم در واقع از آن پشتیبانی و آن را هدایت می کند. به هر حال، آن دوران، هم برای آیت الله کاشانی و هم برای دوستان ایشان بسیار دشوار بود، ولی چون همه ما به اصالت و صداقت این مبارزه پی برده بودیم، همان طور که شخص آیت الله کاشانی، امواج مهیب تیمت و افترا را به راحتی تحمل می کردند، ما هم به هر حال از این موضوع بی نصیب نبودیم. خاطرم هست که ده یازده سال بیشتر نداشتم و با مادرم و یکی از خواهرهایم در نزدیکی خیابان ناصر خسرو و بازار تهران بودیم. یکی از شگردهایی که دولت به کار می برد این بود که بعضی از افراد را مامور کرده بود که در نقاط حساس شهر، اخبار زننده و تهمت‌ها و افتراها را که در روزنامه‌های وابسته به دولت منتشر می کردند، فریاد بزنند و مردم را تحت تاثیر قرار دهند و آنها را نسبت به آیت الله کاشانی و جریان مبارزه ایشان بدبین کنند و این لحظه ای بود که من و مادر و خواهرم شاهد این فریادها علیه آیت الله کاشانی بودیم، ولی من سن و سالم در حدی نبود که در این جریان بتوانم عکس العملی نشان بدهم و مادرم هم بسیار متاثر و غمگین شدند، ولی از آنجایی که ما می دانستیم این هم بخشی از راه شرافتمندانه مبارزه است، برای ما ایجاد نگرانی نمی کرد. البته دوستان آیت الله کاشانی در این زمینه خاطرات بیشتری را بیان کرده اند که من اینها را گرد آوری کرده ام و امیدوارم در مجلدات بعدی اسناد زندگی ایشان، منتشر کنیم تا جامعه بدانند که مبارزه ملت ایران با بیگانگان چه فراز و نشیبهایی داشته و چه مراحل دشواری را پشت سر گذاشته است.

در سالهای پایانی عمر آیت الله کاشانی که به هر حال فرصت همراهی بیشتری با ایشان داشتید، چه چیزهایی را از ایشان یاد گرفتید؟

اولا من یادگیری زبان عربی را نزد ایشان آغاز کردم. از آنجاکه من مایل بودم در رشته حقوق ادامه تحصیل بدهم و به مباحث فقهی هم علاقه داشتم، ایشان در اوقات فراغتشان بخشهایی از جامع المقدمات را به من تعلیم دادند. تدریس این گونه مطالب، پس از هشتاد سال عمر و تدریس، برایشان پیش پا افتاده بود، ولی در عین حال چون عشق و علاقه زیادی به آموزش من داشتند، بخش زیادی از مقدمات عربی را نزد ایشان خواندم. در نیمه دوم دهه‌ای که ایشان نمی توانستند به شکل سابق در عرصه سیاسی حضور داشته باشند، آیا در رفت و آمد مردم نزد ایشان تغییری به وجود آمده بود؟

درب خانه آیت الله کاشانی پیوسته به روی مردم، باز بود. بعد از آن ترور شخصیت سنگین یک عده ای از مردم بدبین شدند و عده ای به دلیل قدرت دستگاههای دولتی، خواه مصدق، خواه بعد از او که رژیم شاه مسلط شد، از آیت الله کاشانی فاصله گرفتند. به هر حال ایشان در لایحه‌های خود قرار داشتند و در آن دوران جو خفقان و مسمومی در کشور وجود داشت، ولی این ویژگی آیت الله کاشانی همچنان ادامه داشت و در خانه خیابان پامنار پیوسته باز بود و دائما علما، مردم عادی و حتی خبرنگاران خارجی، آمد و رفت می کردند و کمتر روزی بود که اجتماعی در

خاطرم هست که ده یازده سال بیشتر نداشتم و با مادرم و یکی از خواهرهایم در نزدیکی خیابان ناصر خسرو و بازار تهران بودیم. یکی از شگردهایی که دولت به کار می برد این بود که بعضی از افراد را مامور کرده بود که در نقاط حساس شهر، اخبار زننده و تهمت‌ها و افتراها را فریاد بزنند و مردم را تحت تاثیر قرار دهند و آنها را نسبت به آیت الله کاشانی و جریان مبارزه ایشان بدبین کنند ولی من سن و سالم در حدی نبود که در این جریان بتوانم عکس العملی نشان بدهم و مادرم هم بسیار متاثر و غمگین شدند.

اتفاق کوچک پذیرایی منزل ما تشکیل نشود. آیت الله کاشانی نماز صبح را که می خواندند، من به ایشان اقتدا می کردم و همیشه نماز را دو نفری می خواندیم. پس از صرف صبحانه، همه مردم از طبقات مختلف، می آمدند. من صبحها باید به دبیرستان می رفتم و در خانه هم که این اجتماعات تشکیل می شدند و من همیشه بر سر دو راهی قرار می گرفتم، چون می دیدم دروس مدرسه مشکلی برای من ایجاد نمی کنند و خودم می توانم بخوانم، ولی حضور در محضر ایشان و استفاده از خاطراتشان و بحثهایی که پیش می آمدند، استثنایی و منحصر به فرد بودند. می دیدم که این بحثها قابل تکرار نیستند و باید موقعیت را مغنم بشمرم، بنابراین بسیاری از روزها از رفتن به دبیرستان خودداری می کردم و فقط عصرها می رفتم و می نشستم و از بحثهایی که پیش می آمدند، بهره می بردم و بخش زیادی از خاطرات و مسائلی را که ایشان از گذشته ها مطرح می کردند و نیز مسائل روز را که با علما و مراجع، درباره آنها بحث می کردند، اینها را غالبا شاهد بودم، بخشهایی را به خاطر دارم و یادداشت کرده ام و امیدوارم زمانی بتوانم اینها را منتشر کنم. خاطره دیگری را هم درباره مدیر مدرسه دارالفنون می خواهم یاد آوری کنم. هنگامی که آیت الله بروجردی در اردیبهشت ۱۳۴۰ فوت کردند، مدیر دبیرستان که ارادت بسیار زیادی هم به آیت الله کاشانی داشتند، تصمیم گرفتند برای آیت الله بروجردی مراسم بزرگداشتی برگزار کنند. در قسمت جنوب دارالفنون، سالن اجتماعات بسیار بزرگی وجود داشت و قرار شد مراسم در آنجا تشکیل شود. آقای زهادی کارت بسیار زیبایی را به من دادند و گفتند، « این را به آیت الله کاشانی بدهید و تاکید کنید که حتما تشریف بیاورند.» این موضوع متعلق به سال ۱۳۴۰ است که در عین حال، سال درگذشت آیت الله کاشانی هم هست. من و

ایشان و چند نفر دیگر با اتومبیل، از منزل به دارالفنون رفتیم. سالن پر از جمعیت بود، عده زیادی از شخصیتها حضور داشتند و آیت الله کاشانی هم در همان بخش ورودی، روی یک صندلی نشسته بودند. من هم دو سه صندلی دورتر نشسته بودم. از استاد جلال الدین همایی دعوت شده بود که در این مراسم، سخنرانی کنند. ایشان، هم دانشمند و فاضل و هم بسیار سخنور توانایی بودند. ایشان ابتدا درباره فضایل آیت الله بروجردی حرف زدند و بعد ویژگیهای علمارا تشریح کردند و به ویژگیهای آیت الله درجه ای که از علمای اصفهان بودند رسیدند و این اوصاف را درباره آیت الله درجه ای بیان می کردند که ایشان فردی بسیار زاهد بود که یک کیسه نان خشک داشت و در مدرسه ای که تدریس می کرد، غالبا از همان نان خشک استفاده می کرد و اهل ورود به مسائل اجتماعی و غیره نبود. یکی از ویژگیهای آیت الله کاشانی این بود که وقتی سخنی ناروا بود و یا موافق طبعشان نبود، تحمل نمی کردند و اگر می دیدند در آموزش و یا مجالس موعظه، جنبه های مثبت وجود ندارد، با آن برخورد می کردند. در این لحظه بود که آیت الله کاشانی فریاد زدند و گفتند، « آقای هائی! تبلیغ انزوا طلبی نکنید. جوانانی را که در اینجا گرد آمده اند، تشویق کنید که در امور اجتماعی، شرکت کنند و نسبت به سرنوشت خود، بی تفاوت نمانند.» چون بلند گویی در اختیارشان نبود، صدا خیلی بخش نشد، ولی من و افرادی که در اطراف ایشان بودیم، شنیدیم.



یادمان آیت الله ابوالقاسم کاشانی / شماره ۱۶ / اسفند ماه ۱۳۸۵

وقتی این کلمات به ترتیبی به آقای همائی رسید، گفتند، «حضرت آیت الله! هر چه شما می گویند درست است.» مردم هجوم آوردند به طرف آیت الله کاشانی که حرفهای ایشان را بشنوند. عده ای از افرادی که به دستگاه دولتی وابستگیهایی داشتند، نمی خواستند آیت الله کاشانی رشته سخن را به دست بگیرند و در همان لحظه جلسه به پایان رسید. مشاهده می کنید که آیت الله کاشانی تا واپسین روزهای زندگی بر این اعتقاد پافشاری کردند که مردم نباید نسبت به سرنوشت خود، بی تفاوت باشند و باید در مسائل اجتماعی نقش داشته باشند و اگر افراد جامعه، فقط زندگی فردی خود را دنبال کنند، جامعه دچار مشکل خواهد شد.

از دیدارهای علما و روحانیون با آیت الله کاشانی چه خاطره ای دارید؟

دیدارهای علما و روحانیون با آیت الله کاشانی دائمی بود. علمای بزرگ و شخصیتهای روحانی، چه در اعیاد و مراسم مذهبی و چه در مسجد پامان و یا در خانه که مجاور مسجد بود، با آیت الله دیدار و با ایشان گفت و گو می کردند. از جمله در این دیدارها، خاطره ای از حضور آیت الله آقای سیدرضی شیرازی و عده ای دیگر از روحانیون دارم که آیت الله رضی شیرازی پرسشی را در زمینه «استصحاب» مطرح کردند و آیت الله کاشانی به توضیح آن پرداختند. آیت الله غروی کاشانی که سالهای طولانی در نجف اشرف نزد علما و مراجع بزرگی چون آیت الله اصفهانی و آیت الله نائینی و دیگران به تحصیل پرداخته بودند و از مجتهدان نامی و بزرگ در تهران بودند، علاقه فراوانی به آیت الله کاشانی داشتند و در بسیاری از رویدادها و مبارزات پیش از پیروزی نهضت و ملی شدن نفت به یاری ایشان می شتافتند. در سالهای پایانی زندگی آیت الله کاشانی هم گاهی به خانه ایشان

در همان خانه خشت و گلی که در آن چشم به جهان گشوده بود، زندگی می کرد و تا پایان عمر، آجری بر آجر آن خانه نگذاشت تا چشم از جهان فروبست. مرحوم شیخ زین العابدین انصاری نطنزی، از دوستان قدیمی ایشان در این مورد پیوسته این جمله را تکرار می کردند که: «طلا و خاکستر نزد آیت الله کاشانی، یکسان است.»

می آمدند و به بحثهای فقهی طولانی می پرداختند. آیت الله کاشانی هم برای آیت الله غروی احترام زیادی قائل بودند و به ایشان بسیار علاقه داشتند و در گفت و گو با سایر دوستانشان، وقتی صحبت از ایشان می شد، می گفتند: «آقای غروی آقا است.»

من پس از درگذشت آیت الله کاشانی سالهای طولانی از درس فقهی آیت الله غروی بهره بردم. ایشان می فرمودند: «طوفان تهمت و افترائی که روزنامه شورش و دیگر روزنامه ها در سال ۱۳۳۲ در باره آیت الله کاشانی به راه انداختند، چنان مهیب بود که هیچ کس جز ایشان نمی توانست آن را از سر بگذراند و کمر خم نکند، ولی ایشان گاهی از آن یاد و مزاح می کردند. تو گوئی هیچ اتفاقی روی نداده بود. برای اینکه بدانید تبلیغات علیه آیت الله کاشانی تا چه حد گسترده بوده

است، همین بس که بگویم بسیاری از مردمان متدین و حتی روحانیون هم تحت تاثیر قرار گرفته بودند. شهبای جمعه که آیت الله به زیارت حضرت عبدالعظیم می رفتند و من و تنی چند از دوستان، همراه ایشان بودیم، پس از زیارت، بر سر مزار مرحوم آقا مصطفی می رفتند و فاتحه ای می خواندند، در این مسیر، در بازار و صحن حضرت عبدالعظیم، به هنگام رفت و برگشت، دائماً افرادی دست ایشان را می بوسیدند و می گفتند: «آقا! ما را حلال کنید.» آیت الله کاشانی به همه آنان می گفتند: «من پیش از آنکه شما حلالیت بطلبید، شما را بخشیده ام، ولی خداوند بزرگ را راضی کنید که با ساده دلی و زودباوری خود موجب ناکامی آن نهضت بزرگ شدید.» حقیقتاً هم ایشان ذره ای کینه یا خشم از احدی به دل نمی گرفت و در یا دلی از ویژگیهای ایشان بود. دیگر مربوط است به تابستان سال ۱۳۴۰ که به دلیل گرمای هوا، آیت الله کاشانی در منزل یکی از دوستان قدیمیشان، آقای حاج سید مرتضی گلبرگی، در شمیران، استراحت می کردند و من هم در خدمتشان بودم. یک روز صبح، از حسینیه کنار منزل، صدای واعظی می آمد. ایشان فرمودند: «برو ببین چه کسی منبر رفته و از او دعوت کن بعد از منبر به اینجا بیایند.» من رفتم و دیدم که مرحوم آقای



سید محمود طالقانی منبر رفته اند. پیغام پدر را رساندم و ایشان هم استقبال کردند و آمدند. آنها مدتی در باره رویدادهای نهضت ملی نفت باهم صحبت کردند و آیت الله کاشانی از سختیها و مبارزات دشوار و به سر کار آوردن دکتر مصدق و گرفتن اختیارات قانونی توسط او از مجلس و شکست نهضت صحبت و مرحوم طالقانی حرفهای ایشان را تأیید کردند.

پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هنگامی که آیت الله محلاتی از زندان آزاد شدند و می خواستند به شیراز بروند، من و برادرم هم با ایشان رفتم و در آنجا با آقای صلاح الدین محلاتی دوستی پیدا کردیم. پس از بازگشت به تهران، روزی ایشان به من پیشنهاد کرد به دیدار مرحوم طالقانی که محاکمه شان در دادگاه نظامی جریان داشت برویم. در هنگام تفحص، با ایشان دیدار کردیم و گفتند: «من هرگاه مبارزات و زندانها و سختیهای را که آیت الله کاشانی متحمل شدند، به یاد می آورم، این زندان و محاکمه برام آسان می شود.»

به عنوان آخرین پرسش از ویژگیهای اخلاقی آیت الله کاشانی و سفارهای ایشان بگویند

ایشان به مال دنیا کمترین توجه و علاقه ای نداشت. در همان خانه خشت و گلی که در آن چشم به جهان گشوده بود، زندگی می کرد و تا پایان عمر، آجری بر آجر آن خانه نگذاشت تا چشم از جهان فروبست. مرحوم شیخ زین العابدین انصاری نطنزی، از دوستان قدیمی ایشان در این مورد پیوسته این جمله را تکرار می کردند که: «طلا و خاکستر نزد آیت الله کاشانی، یکسان است.»

ایشان در زندگی خانوادگی نیز بسیار صرفه جو بود و از غم و اندوهی که از فقر و بیچارگی مردم داشت، زندگی خود را با حداقل هزینه اداره می کرد و به خود نیز سخت می گرفت، به طوری که این شیوه صرفه جویی در سالهای پایانی عمر، به سلامتی ایشان آسیب رساند، ولی در بذل و بخشش وجوه شرعی که به ایشان داده می شد، بسیار گشاده دست بود. البته بی توجهی به مال و منال دنیا، هرگز به گوشه گیری و رهبانیت در ایشان تبدیل نشد. سراسر زندگی آیت الله کاشانی به جهاد و مبارزه گذشت و تا واپسین روزهای زندگی، یک دم از دفاع از حقوق مردم نیاسود. دعوت علما، روحانیون و گروههای گوناگون مردم به مشارکت در زندگی اجتماعی و سیاسی، مرام همیشگی ایشان بود... به اجرای قوانین و اصول قانون اساسی، سخت علاقه داشت و از هر گونه قانون شکنی متنفر بود. دعوت مردم به حضور در انتخابات از برنامه های جدی و مستمر ایشان بود، آن هم در دورانی که مباحثی چون حفظ ارزشهای حقوق مردم و رعایت قانون اساسی، حتی در میان سیاست پیشگان هم جایگاهی نداشت. همه عمر ایشان به مبارزه با استعمار و ایادی داخلی آن سپری شد و در این رهگذر، تبعیدها و زندانهای بسیاری را تحمل کردند که البته پیروزی بزرگ ملی شدن صنعت نفت و قطع سلطه انگلستان را در پی داشت.

آیت الله کاشانی پیوسته فرزندان خویش و نیز دیگران را به رعایت تقوا سفارش می کردند و در نامه ای که از زندان اراک، توسط مرحوم دکتر حسین کیهانی برای آقا مصطفی فرستادند، سفارش کردند که: «خبر دارین، در راستی و خدابستری و درستی است.»

یک بار من در خدمتشان در یکی از اعیاد به یکی از هیئتهای مذهبی رفتم که در آنجا جشنی بر گزار شده بود. در هنگام ورود و خروج از آنجا نسبت به ایشان ابراز احساسات فراوانی شد. هنگامی که به منزل رسیدیم، من در باره یکی از روحانیونی که در اداره هیئت نقشی داشت، گفتم: «این آقا خیلی زرنگ است.» ایشان پاسخ دادند: «باباجان! زرنگی در راستی و درستی است.»